

جواب گرفته به احضار او رفته پس از ده (۱۰) روز فاصله سام خان ایلخانی با ششصد (۶۰۰) سوار جرار در رسیده، کوچک آقای برادرزاده سلیمان خان دره جزی و لطفعلی خان بغایری و میرحیدر خان طالش نیز با سواران خود به همراهی ایلخانی شرفیاب خدمت نواب حسام السلطنه شدند و نوازش و تکریم یافتند. پس از روزی چند سام خان ایلخانی عرض کرد که:

حسن خان سالار با جعفرقلی خان شادلو و جمعی از خوانین خراسان در باغ زرگران نیم فرسنگی نیشابور است، اگر توپ و تپیی چند به من اعانت رود آنان را به چنگ آورم و به خدمت رسانم.

نواب امیرزاده حسام السلطنه جمعی را به همراهی آن جوان صدیق دلیر خدمتکار روانه فرمود تا چهار فرسنگی نیشابور براند، همانا در میان راه طایفه‌ای از بلوچ نشسته بودند و قشون نسبت بدانها بی‌اعتدالی کردند و آنان را بغارتیدند و رشته نظام ارباب نظام از یکدیگر بگسیخت، و سام خان ایلخانی نیز چون تازه ورود کرده بود نه او اهل نظام را و نه اهل نظام او را می‌شناختند، تصور کرده که شاید حکمی راند و کس نخواند، لاجرم باز گشت و قصه فرو گفت و آن عزیمت فسخ یافت.

و در این اوقات چنان بر فی شگرف فرو بارید که سه روز و سه شب اتصال داشت و عرصه بر پیاده و سواره اردو و ارباب محاصره تنگ گردید، و از خیمه به خیمه حرکت امکان نداشت، و در این بین حاجی بیگلربیگی قاجار برادر سالار و محمدخان بغایری از صفی آباد بام با چهار صد (۴۰۰) نفر تفنگچی به معاونت امیراصلان خان و به محارست سبزووار رسیده به شهر رفتند، و کار اهالی اردو از حیثیت عدم آذوق و وجود برف و حصانت حصار [۹۶] و وصول امداد سخت‌تر شد.

## ذکر حرکت اردوی

سرکار نواب مستطاب امیرزاده حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا  
از محاصره سبزوار به خواهش سام خان ایلخانی به طرف خوبوشان و  
تسخیر قلعه امرودستان و اطمینان محمد خان بغایری و  
آمدن به اردوی والا

چون عرصه بر اهل اردوی والا از عدم آزوق و غلبه برف و سرما تنگ گردید،  
سام خان ایلخانی معروض داشت که تشویش خاطر سواره و پیاده اردوی افزوده  
است و مدت محاصره اگر به طول انجامد سختی سپاهیان بیفزاید، اکنون مصلحت  
دولت در آن است که سرباز از محاصره دست باز داشته به اردو باز گردد، و اردو از  
حوالی سبزوار به جانب خوبوشان نهضت و حرکت نماید و بنده تعهد می‌کنم که  
نصف قلعه و بیوتات خوبوشان را به جهت سکونت اهالی اردو خالی کنم و  
سیورسات قشون را کلاً بدهم.

چون اصرار ایلخانی مبنی بر مصلحت و خدمت بود نواب مستطاب امیرزاده  
قبول فرموده به جانب سر ولایت و خوبوشان حرکت گزید، محمدخان بغایری با  
چهار صد (۴۰۰) تفنگچی از شهر بیرون شده که هنگام عبور سر راه بر لشکر منصور  
بر بندد و دستبرد می‌کند، چون دو منزل اردوی والا را قطع طریق افتاد به قلعه  
امرودستان رسیدند، اهالی قلعه اقتفا به مردم سبزوار کرده در بر بستند و سیورسات  
ندادند و یک نفر از اهالی اردو به نزدیکی قلعه پیام می‌برد او را هدف گلوله تفنگ  
کرده بکشتند.

چون حسام‌السلطنه از جسارت اهل امرودستان آگاه شد حکم به تسخیر قلعه  
فرمود. سپاهیان قلعه را مرکزوار در میان گرفتند از سه ساعت به غروب مانده تا  
مدت شش ساعت از شب گذشته قلعه امرودستان که دو قلعه تو بر تو بود به ضرب  
توپ قلعه کوب و ویران و مخروب شد و اهالی آن استیمان گزیده، مأمون و مصون  
شدند و آزوقه و سیورسات دادند. و این قلعه محکمه بلوک طیس سبزوار است و  
حصنی استوار که هنگام استیصال اهالی آن حوالی اموال و ائفال و اولاد و عیال  
خود را به جهت صیانت در آنجا آوردندی و تسخیر آن کاری صعب بودی. بعد از

فتح این حصار کدخدایان سر ولایت خوفناک به خدمت آمده مخلع شدند و بازگشتند.

و محمدخان بغایری بعد از بیرون آمدن از سبزوار خود را بدین قلعه رسانیده بود و ایشان را به مخالفت برانگیخته، چون حالت ضعف قلعه گیان و صورت فتح قلعه ملاحظه کرد از این سوی که کدخدایان به اردو می آمدند بیرون آمده راه بام و صفی آباد گرفته بدانجا رفت، چه بام و جهان ارغیان محل سکنی و محکمه اصلی او بود و آن حصار نیز به متانت و رصانت معروف است و به حکم نواب حسام السلطنه و صواب دید مقرب الخاقان اسکندر خان قاجار دولو سردار و سام خان ایلخانی اردوی سلطانی به عزم تعریک محمدخان بغایری به جانب بام تحریک یافتند، و لطفعلی خان بغایری که با محمدخان مغایرت داشت و سابقاً در صفی آباد همت به حکومت می گماشت، خود را به صفی آباد جام رسانیده رعایا را مطمئن ساخته با پیشکش و سیورسات به استقبال نواب امیرزاده حسام السلطنه آورده مورد ملاطفت شدند.

محمدخان بغایری از استماع این اخبار عنان تماسک و تمالک از دست داده یقین دانست که حسام السلطنه سام حسام در قلعه بام، بام را بر دیده او شام خواهد کرد، ضراعت نامه به سام خان ایلخانی فرستاده او را به شفاعت خود خواند و میرزا اسمعیل گماشته ایلخانی با محمدخان بغایری ملاقات کرده از او اطمینان و استیمان حاصل کرده و مقرر شد که به اردوی والا آید.

بعد از مراجعت میرزا اسمعیل به اردو حسب الامر والا سام خان ایلخانی و جعفرقلی خان سرتیپ قراچه داغی و طالب بیگ تفنگدار خاصه حضرت شهریار به آوردن محمدخان مأمور شدند. و او به اردو آمده شرفیاب حضور والا شده مخلع گردید، و در رکاب والی والا شان خراسان به جانب اسفراین رفت و برادر جعفرقلی خان شادلو حاکم بزنجرده که در میان آباد اسفراین ساکن بود توهم کرده با بعضی از نزدیکان خود فرار کرده به نزد جعفرقلی خان رفت.

و موکب نصرت کوکب حسام السلطنه در کمال جلال به اسفراین آمده توقف گزیده، مدت یک ماه تمام به راحت و استراحت گذرانیدند و سلیمان خان دره جزی با دو صد (۲۰۰) سوار به اردوی والا آمده مورد الطاف شد و نورمحمد خان سردار

قاجار و سلیمان خان سرتیپ افشار در این ولایت به حضور سرکار حسام السلطنه آمده آسوده شدند. و نواب حسام السلطنه به ترغیب سام خان ایلخانی و دیگر امرای سلطانی قصد بزنجرده تصمیم داد و روی توجه بدان سو نهاد. این معنی سبب مفارقت ایلخانی از سالار شده به بهانهٔ محافظت خانمان خود از او جدا گشته با سه هزار (۳۰۰۰) سوار جرار اسب افکن صف شکن به قلعه موسوم به روئینه دز آمده بنشست. و با اینکه در ولایات متعلقه به او تصرفات و تطاولات رفت وی در این مدت یک ماه قطعاً خلاف قرار داد خدمت نکرد و بر عهدی که با سلیمان خان افشار بسته بود ثابت قدم بماند.

## ذکر حال

### جعفرقلی خان حاکم بزنجرده و

### ملاقات با سلیمان خان سرتیپ افشار و

### عزیمت خاکبوسی پایه سریرگردون مصیر

### اعلیحضرت شاهنشاه فلک درگاه سلطان ناصرالدین شاه

چون جعفرقلی خان از جانب سنی الجوانب امنای دولت ابد مدت اطمینان یافت و به بهانهٔ حفظ اسفراین و سر ولایت بزنجرده به قلعه روئین دز شتافت، اگر چه در ولایات او تاخت و تاراج کردند و وی با استعداد تمام در قلعه ای بدان استحکام بود سر موئی خلاف ادب از وی به ظهور نیامد، بر بیگانه و خویش و دور و نزدیک محقق شد که او از کار رفته نادم و به حضرت شاهنشاهی قادم خواهد بود.

بناءً علیه به اشارت حسام السلطنه [۹۷] عباسقلی خان جهانبگلو میرپنجه را به جهت مزید استمالت خاطر ایلخانی شادلو به خدمتگزاری دولت جاوید مدت شاهنشاهی به روئین دز فرستاد و مزید اطمینان او گردید و دستخط امان که امنای دولت به مصحوب طالب بیک تفنگدار خاصه فرستاده بودند با سلیمان خان سرتیپ افشار به روئین دز مرسول شد. و این معنی بالکلیه رافع توهم او گردید تا سلیمان خان افشار به بزنجرده رفته به تدارک و تهیه آمدن به طهران مشغول گردید.

پس از چند روزی با پنجاه (۵۰) سوار از اکراد شادلو و اقربای خود از سر قدم

ساخته فی الحقیقه جان برکف نهاده از اعمال رفته شرمسار و به اشفاق آینده امیدوار به طهران آمد، و از امرای حضرت و وزرای دولت نهایت التفات یافت، و حضرت شاهنشاه اسلام پناه به نظر مرحمت و مکرمت در او دید و جرایم ماضیه اش به عفو و اغماض پوشید و به قرب حضرت سلطنت اختصاص یافت.

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

شرح مراجع شهریار عدالت مدار با ایلخانی مذکور در مقام خود مسطور خواهد گشت.

### ذکر حرکت نواب مستطاب

امیرزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه  
از اسفراین به جوین و نزول در حوالی قلعه جغتای و  
محاربه بعضی از اهل اردو با سواران سالار و  
هزیمت یافتن سوار خراسانی و رفتن سالار  
به جانب شهر سبزوار

نواب مستطاب حسام السلطنه والی خراسان چون از انتظام امور بزنجرود و عزیزت ایلخانی به خاکپای مبارک خاقانی مطمئن خاطر گردید، از اسفراین به جانب جوین نهضت گزید و به جهت آرام دادن رعایا و برایا به نیم فرسنگی قلعه جغتای نزول فرمود، معلوم شد که از جانب سالاربار، سلیمان آقای قلیچی پسر علی مراد خان نواده الله یارخان قلیچی حاکم جوین در آن قلعه حکمران است و سیصد (۳۰۰) سرباز از فوج ترشیزی از سالار گرفته به محافظت آن قلعه آورده است، و قلعه را محکم کرده به رعایا اذن خدمتگزاری نمی دهد.

اردوی نواب والا در ایام دو روزه توقف سام خان ایلخانی و سلیمان خان درجزی را به استمالت سلیمان آقای قلیچی صاحب قلعه روانه داشته، چون سلیمان آقا می دانست که سالار در سه فرسنگی است و نواب والا استحضار نداشت در آمدن به اردو به دفع الوقت و طفره می گذرانید و همه لحظه سالار را از کار اطلاع می داد. روز دویم ورود اردو بدین نواحی قدری سرباز و دو عراده توپ به

دستور تا نماز شام از طرفین جنگ پیوسته بود تا به شهر بازگشتند. چون جمعیت اردو اندکی بودند حسب الامر والا از سنگرها برخی از افواج را به اردو آورده معاون فوج مراغه کردند.

## ذکر محاربه روز سیم و شکست فاحش یافتن سالار از نواب امیرزاده جلادت شعار حسام السلطنه و به شهر گریختن

### لمؤلفه

شد آونگ قندیلی از سندروس	سیم روز کز گنبد آبنوس
برآمد درخشنده یاقوت زرد	تو گفتمی که از حقه لاجورد
چو دو کوه آهن صف آراستند	دو لشکر پی رزم برخاستند

سالار و برادران و فرزندان از شهر بیرون آمده سواره و پیاده خود را بر دو جانب اردوی نواب امیرزاده سام حسام حسام السلطنه فرستادند، سواره سپاه سالار با امیر اصلان خان سپهسالار و سایر بهادران جلادت شعار از سمت شمالی اطراف اردو را گرفتند، سواران رکابی و خراسانی نیز در برابر ایشان بیرون شده بایستادند، و پیاده شهری از طرف شرقی و جنوبی اردو از میان باغات به اردوی والا هجوم آور شدند. سربازان افواج نیز در مقابل پیادگان شهری و تفنگچیان خراسانی صف راست کردند، از دو جانب باد مخالف وزیدن گرفت و آتش محاربه شعله کشیده، هوا تاریک شد و اجل نزدیک، دود توپ و تفنگ آسمان را تیره کرد و بریق نیزه و تیغ چشمها را خیره، حمله‌ها از پس حمله موجهای بحر خزر بود، از پس موج طعنه‌ها بر سر طعنه نیشهای افعی [۱۰۵] حمیر بود بر سر نیش خونها در جوش آمده و نایها در خروش، کامها پر خاک گردیده و زبانها از تشنگی چاک تا هنگام استوای آفتاب حمله‌ها تساوی داشت و غالب و مغلوب تمیز نمی یافت.

نواب امیرزاده افواج را دل داده به وعد و وعید و خوف و رجا دلگرم کرد، فوج مخبران مانند باد صرصر که بر مال وزیدن گیرد بر یکسوی پیاده حمله سخت بردند

و قدم جلادت پیش نهادند، از یورش بردن ایشان بر پیاده شهری افواج نیز به حمیت درآمده به اتفاق یورش بردند به شنلیکی دو سه متوالی شهری را از پیش برداشته واپس نشاندند و بر آنها غلبه کردند، شهریان فرار را برقرار ترجیح داده روی به سوی شهر نهاده، سواران اردو نیز بر سواران ترکمان و امیراصلان خان پسر سالار غلبه و تسلط یافتند، قریب به غروب هزیمت در سوار و پیاده در افتاده، شکسته رکاب و گسسته عنان به جانب شهر متفرق شدند و بسیاری بر خاک هلاک افتادند و پانصد (۵۰۰) نفر از ایشان اسیر و دستگیر سپاه منصوره پادشاهی شدند و مظفراً به مقام منام خود باز آمدند و به تحسین و احسان نواب مستطاب حسام السلطنه سرافراز گشته.

و چون معبر و مرصد شهریان باغات متوصله به شهر بود به حکم امیرزاده آزاده هم شبانه در اول باغات شهر سنگری حصین و مأمنی متین ساخته شد و حسین پاشا خان سرتیپ را به دویت (۲۰۰) تومان انعام و اسبی زرین ستام مخصوص و با عراده توپ به محافظت سنگر و ممانعت لشکر مامور داشته، علی الصبح که شهریان بیرون آمده از آن راه قصد حمله بر اردو کردند، حسین پاشا خان از آن سنگر توپی بر سپاه سالار رها کرد، گلوله توپ راکب و مرکوب چند را برداشته در هوا متلاشی داشت. سالار و همراهانش فسخ عزیمت گزیده منکوب و مخذول به شهر برگردیده از خیال یورش بر اردوی والا مایوس گشتند و به فکر تحفظ و تمکن شهر و تحصن درافتادند.

و به واسطه طول مدت منازعه و مدافعه فی الحقیقه سپاهیان هر دو جانب قرین ملالت و کسالت آمدند، نواب اشرف و الازحمات و خدمات امرا و خوانین خراسان و صاحب منصبان افواج را کما هو حقّه به امنای دولت ابدمدت معلوم و مشهود داشت و هر یک مورد مرحمتی شدند.

سالار به اشارت او در سبزوار بماندند و خود به مشهد مقدس رفت، نواب مستطاب والی والای خراسان نیز عزیمت تسخیر سبزوار تصمیم داده با اسکندر خان قاجار سردار و سایر صاحب منصبان دربار از جوین به جانب مقصد خرامید. چون در آغاز ورود به جهات عدیده که سبق ذکر یافت فتح سبزوار تیسر نپذیرفت در این وقت که به حکم العود احمد به تسخیر این شهر مشهور می آمد در عرض راه بدین بیت مترنم و متکلم بود که:

### بیت

قسمتم کاش بدان کوی کشد دیگر بار که از آن مرحله من دل نگران بستم بار  
و پس از ورود به حوالی سبزوار در خسروگرد یک فرسخی شهر اوتراق افتاده ده  
(۱۰) روز توقف رفت و آدمی به شهر روانه شد. و چندانکه به نصایح و مواعظ  
خائنین پرداخت چاره نشد، و حاصلی نداد. جواب ملاطفات پوزش پذیر به غریو  
تفنگ و فشافاش تیر همی رسید، همه روزه بیگربیگی و امیراصلان خان که  
فی الواقع ارسلائی بود دلیر و دیگران با سواران مبارز به مقابله اردوی والا آمده با  
قراولان به مقاتله می کوشیدند و قریب به غروب از مکاوحه با قراولان اردو مخذول  
و منکوب به شهر سبزوار رجوع می کردند. مدتی کار بدین قانون و قرار همی گذشت.  
چون شرح این حال به پادشاه بی همال معروض شد که نواب حسام السلطنه در  
ایام مأموریت به قطع و فصل فرع و اصل سالاربار متحمل چه زحمات شاقه فوق-  
الطاقه شده و به تیغ مصری شاهره چه قلعه هائی چون قاهره مفتوح کرده، و اکنون به  
شمشیر داس کردار سر اعظام شهر سبزوار، سبزه وار همی درود، به امنای دولت  
قوی صولت یعنی امیر و وزیر اشارت رفت که او را تقویت کنند و سه عراده توپ  
چهارده پوند و قورخانه دوزخ نهاد و سه هزار (۳۰۰۰) تومان زر مسکوک نقد و  
ملبوسات خلعتی و سواره کلیائی به مصحوب یحیی خان تبریزی سردار سابقه  
حضرت نایب السلطنه مغفور روانه سبزوار فرمودند.

و چون سام خان ایلخانی فی الحقیقه مفتاح فتوح قلاع خراسان و مقدم جان  
نثاران اخلاص بنیان بود به نشان شیر و خورشید سرتیپی خاص مخصوص دولت  
علیه ایران اختصاص یافت، همچنین سلیمان خان بدو همپایه آمد و به سایر اهالی  
خراسان در خور پایه و اندازه مایه خلعت آفتاب شعاع التفات شد و اظهار تفقدات



رفت، و اهالی خراسان که به واسطه موافقت با سالار از قهر قهرمان ایران هراسان بودند، چون تلافیات و تفقدات پادشاه جوان بخت را با خطاکاران و وفاداران دیدند، از اعمال سابقه و لاحقۀ نادم و دیگر باره بدین دولت قویم خادم گردیدند. لهذا جعفرقلی خان حاکم ترشیز به توسط سربازان ترشیزی و منسوبان ایشان عریضه نگاشت که ما همه خدمتگزار دولت و ارادت شعار حضرتیم، تحقیق صدق این مقال را ساخلوئی به ترشیز بفرستید تا تسلیم کنیم. لهذا به حکم نواب اشرف والاحسام السلطنه، محمدتقی خان عجم با چهار صد (۴۰۰) سرباز شجاعت توأم به رسم ساخلو به ترشیز مأمور شدند و تصرف کردند.

پس از روزی دو هم از تربت حیدریه عرایض رسید که:

چون اسکندر خان بن فتحعلی خان بیگلربیگی مراغه برادرزاده آزاده آصف الدوله قاجار که اکنون در موکب نصرت کوکب سردار است سابقاً به حکومت ما مقرر بود و از او نهایت فتوت و کمال مروت و بزرگ منشی و درست روشی دیده‌ایم، اگر امروز بر ما معین شود، بالطبع و الطوع و الرغبة رقبه بر رقبه اطاعت او نهیم و این شهر را به دست او دهیم.

نواب امیرزاده حسام السلطنه هم در آن شب خدمتش را با شش عراده توپ و سوار و سرباز مرغوب به تربت فرستاد و در اندک وقتی بی‌زحمت و کربت ترشیز و تربت به تصرف در آمد.

چون از تسخیر اطراف اطلاعی حاصل شد و کار قوتی گرفت، اردوی منصور از منزل خسروگرد حرکت گزیده سبزوار را محصور نمود و بروج و دروب شهر را به سپاه نصرت بهر تقسیم نمودند، و علوم تسخیر را تعلیم، هنگام محاصرت و مساخرت سبزوار در رسید و به سنگ زدن و مورچال و نقب کردن پرداختند، و کار بر قلعه گیان صعب و تنگ کردند، از آنجا که شهر تربت به توسط یعقوب علی خان تربتی به خدمتگزاری پرداختند و برادر یعقوب علی خان مذکور در ارک سبزوار با دوست (۲۰۰) نفر سرباز تفنگچی مستحفظ و مختار بود، یعقوب علی خان نامه به برادر خود مصطفی قلی خان مستحفظ ارک سبزوار نگاشت که:

گاه عزت است و سبقت نه هنگام ذلت است و زلت، ارک را به

فلان تسلیم کن و در بندگی شاهنشاه فلک جاه بر امثال تقدیم جوی.  
چون این نامه صداقت ختانه به مصطفی قلی خان رسید آن نوشته را با نوشته  
خویش به برادر صداقت کیش فرستاده، سؤال کرد که اکنون تکلیف من چیست؟  
نوشته‌ها را به خدمت نواب والاحسام السلطنه آوردند و او مصطفی قلی خان را  
اطمینان داده، فرج‌الله خان سرکرده فوج اعراب بنی عامر بسطامی را با فرستاده  
مصطفی قلی خان به سبزوار فرستاد.

### ذکر تسخیر و فتح سبزوار و

فرار امیراصلان خان پسر سالار و گرفتار شدن

حاجی میرزا محمد خان بیگلریگی و شاهزاده محمد یوسف هراتی و

سلیمان آقای قلیجی و سایر اعیان و

فرستادن نواب والاحسام السلطنه ایشان را با یحیی خان تبریزی به طهران و

عزیمت نیشابور و تسخیر آن شهر مشهور

چون از یک طرف امر محاصره، امر را بر محصوران تنگ کرد و از طرفی تصرف  
ترشیز و تربت را استماع کردند، در مقام خدمت برآمدند، ولی امیراصلان خان و  
[حاجی محمدخان] بیگلریگی آنان را مانع بودند و به صبر و ثبات امر می نمودند،  
چون مصطفی قلی خان مستحفظ ارک به نحوی که اشارت رفت به تسلیم قلعه  
همداستان شد، به حکم نواب مستطاب امیرزاده حسام السلطنه، فرج‌الله خان  
سرکرده عرب بسطامی به تصرف ارک رفت و متصرف شد، همه در خلائق افتاده  
امیراصلان خان مستحضر گشته از غایت جلادت که داشت فی الفور سوار شده با  
سه نفر سوار از دروازه شهر بیرون رفته راه ارض اقدس سپردن گرفت، سواران به  
تعاقب او مأمور شدند و در او نرسیدند:

تو گفتمی که با باد انباز گشت

ولیکن حاجی میرزا محمد خان بیگلریگی برادر سالار و شاهزاده محمد یوسف  
افغان هروی و سلیمان آقای قلیجی جوینی و سایر اعظام و اعیان کلا گرفتار شدند و  
ایشان را به اردوی والا آوردند. بیگلریگی را از غایت اضطراب و انفعال حالت

جواب و سؤال نمانده بود، علی ایّ حال نواب اشرف حسام السّلطنه عریضه به خاکپای مبارک نوشته گرفتاران را به یحیی خان تبریزی که در اردو بود سپرده روانه دارالخلافه طهران نمود و خود با حزمی ثابت و عزمی سایر به تسخیر نیشابور راه برگرفت، در دو منزلی شهر نیشابور که:

گر بهشت است همان است و گرنه خود نیست

امام ویردی خان بیات که در هنگام انقلاب امور خراسان از جانب نواب مستطاب حشمت الدوله حمزه میرزا به محافظت و حکومت شهر نیشابور مخصوص گشته بود و در این عرض مدّت از شش سالار نیکو محفوظ داشت، پای ارادت به استقبال موکب نواب والا پیش نهاده و استدعای ساخلو و محافظ کرده، جمعی را با خود برده شهر را به تصرف چاکران دولت داد، و به یمن بخت پادشاه جوانبخت در اندک وقتی این بلاد و قلاع سخت در نهایت سهولت به تصرف والی والا ی خراسان درآمد و زبان مژده رسان اقبال می گفت:

فتح در فتح و ظفر در ظفر است

و چون نصرت و پیروزی حسام السّلطنه سلطان مراد میرزا، مراد سلطان بود به همت و نهمت او کار ملک خراسان مصفی گشت و بلاد و بقاع مستخلص گردید. علی الجمله امیرزاده معظم الیه فیروز در شب عید سعید نوروز سال یکهزار و دویست و شصت و شش (۱۲۶۶ هـ / ۱۸۵۰ م) وارد چهار فرسنگی نیشابور شده شهر را تصرف کرده، و از فوج قراجه داغی جماعتی را به استحفاظ بروج و دروب معین فرموده، امام ویردی خان مورد تفقّدات بی پایان آمد و دو عراده توپی که سابقاً خلیفه سلطان نام از اردوی حشمت الدوله به سالار برده بود و سالار از بابت انجذاب قلب امام ویردی خان بدو فرستاده بود، اکنون حسب الامر به اردوی والا باز آوردند و در سلک توپخانه پادشاهی منسلک کردند. و در این ایام نواب امیرزاده حسام السّلطنه به انجام مهام اردو و ولایت اشتغال داشت.

و بعد از ورود گرفتاران و یحیی خان به دارالخلافه و ظهور خدمات امیرزاده حسام السّلطنه در نظر اولیای دولت فرمان آفتاب لمعان و خلعت مهر طلعت به تصریح حکومت نواب والا و احضار نواب امیرزاده حشمت الدوله به طهران به مصحوب حاجی میرزا علی خان خوئی صادر و بادر شد و اخبار قرب جوار او در

اردوی والا پرتو حصول و وصول افکند، و نواب حشمت‌الدوله پانزده (۱۵) روز پس از عید سعید به نیشابور رسید و از حقایق امورات مستحضر گردید.

### تتمیم ذکر حال

**نواب مستطاب امیرزاده آزاده حمزه میرزای حشمت‌الدوله و مراجعت او از صوب هرات به خراسان و احضار به طهران و مامور شدن به حکمرانی آذربایجان و عزیمت بدان سامان**

سابقاً مرقوم افتاده که نواب مستطاب امیرزاده معظم حشمت‌الدوله حمزه میرزا در ارک مشهد مقدس محصور و سالار در شهر ارض اقدس مغرور بود. و مقارن این حال خبر رحلت پادشاه جم جاه در آن بلاد انتشار و اشتها یافت و وهنی تمام در کار چاکران دربار پادشاه اسلام روی داد. مع هذا پای ثبات افشرده فتوری به خود راه نمی دادند و به قصوری راضی نمی شدند و به لحوم اسب و اشتر سد رمق می کردند تا خبر رسید که ظهیرالدوله یارمحمدخان افغان الکوزائی صاحب اختیار هرات با شش عراده توپ و ده هزار (۱۰۰۰۰) سوار به ظاهر مشهد مقدس آمده، معلوم نبود که به حمایت کدام طرف حمیت ورزیده. بالاخره صلاح وقت در آن دید که نواب امیرزاده حمزه میرزا را با اردوی او محافظت کرده به جانب هرات دعوت نماید. نواب والا نیز دعوت او را اجابت و به صوب هرات در حرکت آمده، امنای دولت از استماع این اخبار در حقیقت امر متردد بودند و به مقصود واقعی نواب حشمت‌الدوله و ظهیرالدوله بصیرتی کامل حاصل نکردند.

و بعد از جلوس میمنت مانوس پادشاه ذیجاء سلطان السلاطین ناصرالدین شاه خلدالله سلطانه، نواب امیرزاده آزاده سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه را [۱۰۰] مامور به مدافعه سالار و استخلاص آن بلاد و دیار فرمودند و به تفصیلی که ترقیم یافت مصدر خدمات کلیه گردید. و چون نواب حشمت‌الدوله از جلوس همایون مستحضر و مستظهر شد به صوب خراسان عزیمت کرد و همانا استماع نمود که برادر ملاطفت گستر به معاونت او مأمور است، پس معلوم شد که به منصب او منصوب گشته لهذا قصد مراجعت به طهران نمود.

و چون امنای دولت اطلاع یافتند به صواب دید جناب جلالت مآب اتابک اعظم امیر نظام میرزا تقی خان فراهانی، چراغعلی خان کلهر که مردی زیرک کاردان و پرورده دولت امیر نظام مغفور بود به چارپاری مأمور به طرف خراسان شد، و چون به نیشابور در رسید به خدمت نواب حشمت الدوله رفته نوشته دولتی را بدو داد، حکم همایون اینکه نواب حشمت الدوله از آمدن به طهران فسخ عزیمت نموده به موافقت و مرافقت نواب حسام السلطنه به قلع و قمع سالار و انتظام آن دیار پردازند، و همچنین حکمی به صمصام خان نموده که متوقف داشته و دو اردو متحد و متفق گردند.

افواج منصوره که سالها در خراسان توقف داشته و خدمات عظیمه کرده و زحمات و خیمه برده و سالها به ترک اهل و اوطان گفته و سامان توقف برایشان باقی نمانده، چون حکم مراجعت شنیدند تاب نیاورده چراغعلی خان را به باد سنگباران گریزانیده صمصام خان روسی را خواه مخواه در پیش انداخته حرکت آغاز کردند و بالاتفاق به خدمت نواب حمزه میرزا رفته خدمتش را کام و ناکام به حرکت مجبور داشتند، و از این احکام و اخبار چندان انکار نمودند که بیم آن بود که چراغعلی خان را که حامل آن نوشتجات بود قاتل شوند.

بالجمله به ممانعت اسکندر خان سردار قاجار و دیگران رام نگردیده شیپور کوچ کشیدند و با امیرزاده و سرتیپان و توپخانه راه طهران برگرفتند و از قرب جوار این سپاه جلادت شعار مهمه در خلائق افتاده متفکر و متحیر بودند. علی الجمله در حوالی طهران به لطف و عنف امنای دولت آن جمع به تفرقه تبدیل یافت و هر یک به انعام و اکرام پادشاهی خورسند و راضی شده، بعضی به شهر آمده متوقف گردیدند و برخی به آذربایجان رفتند.

نواب مستطاب امیرزاده معظم حمزه میرزای حشمت الدوله که الحق در خراسان به نیکنامی و بسالت و حسن سلوک و جلالت نامی بلند بر آورده داشت و کارهای بزرگ کرده بود و زحمات بسیار کشیده، در ازای خدمات گذشته مورد عواطف و عوارف خاص حضرت شاهنشاهی گردیده، به خلعت و نشان اعلی و شمشیر مرصع مخلع و به ایالت و حکمرانی بلاد آذربایجان مخصوص و مرخص و روانه گردید و حکومت ولایت خراسان بالاستحقاق والاستقلال به نواب مستطاب

امیرزاده حسام‌السُلطنه مرجوع و موکول و به حرکت جانب مشهد مقدس و تنبیه و تخذیل سالار مأمور گردید، و چون چراغعلی خان به نزد سالار نیز رسیده و رسالتی داشت به اتفاق اردوی والا به جانب مشهد مقدس حرکت نمود.

### ذکر حرکت نواب مستطاب والا امیرزاده سلطان مراد میرزای حسام‌السُلطنه والی خراسان از نیشابور به جانب مشهد مقدس و واقعات عرض راه ارض اقدس

بعد از انتظام امورات نیشابور اردوی والا حرکت کرده به صوب مشهد مقدس قطع طریق پیش گرفته، چون یار محمد حکمران هرات که از جانب دولت ابد مدت ایران به ظهورالدوله ملقب گشته بود از قرب جوار امیرزاده کامکار حسام‌السُلطنه العلیه‌العالیه مستحضر گشت، یکهزار (۱۰۰۰) سوار جرار به سرگردگی عبدالجبار خان به جهت خدمتگزاری روانه اردوی والا کرده در رکاب همی بودند. و اردوی والا از سر ولایت نیشابور به جانب شهر همی رفت، و چون به چناران نزول افتاد به فوج قرائی خبر رسید که تراکمه به غارت تربت آمده‌اند. اسکندر خان سردار حاکم تربت آن فوج را به تربت مرخص فرمود.

و چون خبر رفتن نواب حشمت‌الدوله و افواج او به طهران و باز نگریدن به خراسان و آمدن فوج قرائی به تربت مقروع سمع سالار و وابستگان او گشت به غایت شادمان و خرسند گردیدند؛ زیرا که از امیرزاده حشمت‌الدوله بیمی و باسی کامل در قلوب خراسانیان وارد و نازل بود، و چنان دانستند که فوج قرائی بی‌رخصت به ترتیب رفته‌اند و گمان کردند که از اهالی اردو گسسته و به سالار پیوسته خواهند شد، چه هزار و دویست (۱۲۰۰) نفر پیاده رزمجوی کاری بودند. علی‌الجمله به ورود چناران، چراغعلی خان قصد عزیمت شهر و تبلیغ رسالت نمود، خوانین خراسان رضا ندادند و گفتند که چون در شهر مشهد اشرار مختلفه و الواط محترفه اجتماعی دارند و او از جانب امنای دولت مأمور است به جهت غلظت ماده عناد و فساد و عدم ظهور صلاح و اصلاح بعید نباشد که مرتکب قتل او

شوند، بالاخره مقرر شد که نوشته‌ای چند به سالار و حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن در این باب بنگارند و از ایشان اطمینان و استیمنان جویند. به حکم مشاورت بدین امر مبادرت کردند، پاسخ آمد که: البته دو روز دیگر که یکشنبه این ماه است او را روانه دارند که فرمایشات دولتی را ابلاغ کند و جواب ما را شفهاً استماع نماید.

### رفتن چراغعلی خان کلهر

فرستاده جناب جلالت مآب اتابک اعظم امیر نظام به شهر مشهد و ملاقات با حسن خان سالار قاجار و سایر علمای بزرگوار و مراجعت به چناران و اردوی نواب حسام السلطنه

چراغعلی خان فرستاده امنای دولت پس از استیمنان و استیذان با یک نفر آدم خود و چار سوار چاردولی و یک نفر گماشته جعفرقلی خان روانه شهر مشهد گردید، چون به نیم فرسنگی شهر رسید سواد لشکر که به بهانه استقبال [۱۰۱] بیرون آمده بودند و در معنی اظهار تحشم می نمودند به نظر درآورد، قریب پنج هزار (۵۰۰۰) سوار دسته به دسته می آمدند، پنج هزار پیاده نیز با تفنگ و طپانچه و استعداد کامل رسیدند، نه (۹) عراده توپ و چند صف شکن و جمعی شمشالچی هم جلوه دادند. علی الجمله چراغعلی خان این تجمل را در جنب تحشم اردوی خسروی مثل نور چراغ در برابر آفتاب رخشنده یا مثابه قطرات ابر با بحر محیط تصور کرده بر این تجملات تحملات لازم شمرده تا به منزلی که مر او را معین کرده بودند در آمده فرود شد، دوست (۲۰۰) تفنگچی مروی به قاعده نظام تفنگها را بهم پیوسته در آمد و شد قراولانه حرکت می نمودند، او در دل می گفت:

گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار

و دو خوانچه شیرینی هم در مضیف از جانب میزبان نامهربان نهاده دید، غافل که:

کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

آن روز او را به قاعده جبابره و قانون قیاصره به حضور نخوانده و بر مسند انتظار

نشانده، دیگر روز صلاهی سلام عام در داده در باغ خلوت کرده و هجوم عامه را منع فرموده از او پرسشها کرد. چون رقیمه جات امیر نظام را بخواند گفت: میرزا تقی نوشته که هر چه چراغعلی بگوید قول من است، بر گوی که چه گفته است تا بشنویم و پاسخ دهیم. وی گفت:

اولاً امیر فرموده که از این امور که در سر داری و پیش گرفته‌ای در گذر و راضی مباش که خاندان چند ساله آبا و اجداد خود را که حق قدمت خدمت بر این دولت دارند بر باد فنا دهی، بی دغدغه و وا همه مانند جعفرقلی خان ایلیخانی سوار شو و به حضور پادشاه عهد آی تا تفقدات بینی و ایمن نشینی و بعد از ورود به قدر نود و پنج هزار (۹۵۰۰۰) تومان که تیولات و مقرریات طایفه شماست بر قرار ماند و فرزندان مناصب مناسب یابند، ولی باید خود به مکه روی و باز گردی، و اگر دعوی حکومت خراسان کنی و وعده کنم دروغ شمار، اما به حکومت همدان و زنجان و قزوین فرستادن چه مضایقه، و الا که به اجماع اجامره و اوباش مغرور شوی و به داعیه سلطنت که در دوده شما نبوده سر بر آوری کار به سر نخواهی برد، و همه اقرابیت ضایع خواهند ماند.

سالار چون این پیام شنید گفت: مرا به داعیه سلطنت متهم کرده‌اند، عزیمت من به طهران به جهت کشتن حاجی و خدمت پادشاه بود ممکن نگشته، اکنون چه بهتر که ما و میرزا تقی با هم راه رویم، اما مرا به طهران نخواند و حکومت خراسان به من واگذارد و این قشون و افواج را از دور مشهد بردارد، پس از سالی خود به خدمت آیم والا آنچه شدنی است خواهد شد.

چراغعلی خان گفت: از این قرار در یک مجلس جواب و سؤال به اتمام رسید پس مرا رخصت ده که فردا باز گردم.

سالار گفت: باش تا علماء را ببینی و گفت و شنود کنی.

دو روز از آن پس حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن را بخواسته به خلوت درونی برده و او را نیز بخواند بدیشان نیز آنچه گفته بود مکرر باز گفت، آنان نیز بر وفق قول او که مواضعه کرده بودند پاسخ دادند و مجلس تفرقه یافت و چراغعلی



خان نیز به منزل بازگشت.

همانا شب عزم قتل وی کردند و با ازدحامی تمام روی به منزل وی آوردند. رجب بهادر مروی آنان را منع کرده منازعه برخاست و از طرفین بعضی جراحت یافتند، در این اثنا سالار و حاجی میرزا هاشم بیرون آمده آن اجماع عامه را متفرق کردند، و این حادثه هایل به مایه رفع تب نوبه چراغعلی خان گردیده از کثرت بیم عرق کرده صحیح شد.

چون کار بر این منوال دید به فکر نجات و خلاص افتاده رجب بهادر مروی را بفریفت که من می‌روم و اردو را از چناران به خبوشان حرکت می‌دهم، شما نیز این جمعیت را به تفرقه بدل نمائید، عریضه جاتی با چند رأس اسب فرستاده من نوعی می‌کنم که سرکار سالار را تا یکسال به حکومت خراسان استقلال دهند، البته از آن پس اصلاحی خواهد شد. و او سالار را در این عمل راضی کرده او را روانه داشتند و یک نفر آدم با او فرستادند که بعد از کوچ دادن اردو به خبوشان برگشته سالار را استحضار دهد، و بدین حیل و وسیله از شهر بدر آمده خود را به اردوی والا رسانیده شرح حال عرضه کرده و فرستاده سالار را باز پس فرستاده و از حرکت اردو به جانب مشهد مقدس او را خبر داده.

اردوی والا نیز از چناران حرکت گزیده قریب به قلعه شاهاندز شدند، و آن دزی بود شاهانه در کمال متانت و اهالی آن بقاع اموال خود را در آن قلعه برده سیصد (۳۰۰) تنگچی دلیر در آنجا نشانیده، چون به حوالی شاهاندز رسیدند آدمی به جهت اطمینان ایشان روانه فرمود، کدخدایان به آمدن اردو تن در نداده مدت ده (۱۰) روز به دفع الوقت گذرانیدند و کار قلعه خود را مضبوطر نمودند.

سام خان و سایر خوانین صلاح ندانستند که آنها را به همان حالت مخالفت باقی گذاشته بگذرند و اردو را به حوالی قلعه نزول دادند. شخصی حسین نام را با نوشتجات خوانین خراسان به قلعه شاهاندز فرستادند، آن ناجوانمردان فرستاده را بکشتند و سر او را برای سالار به تحفه و اظهار حسن خدمت فرستادند. چون اهالی اردو نیز به شاهاندز قریب شدند به زخم گلوله شمخال سه کس را بکشتند، و چند تن را مجروح نمودند.

سالار، یوزباشی هادی طرق بهی و یوزباشی حسن خان شاهاندزی را به

معاونت آنها فرستاده بود، و تفنگچی بلوکات را کلاً در قلعه و باغات این بلوک نشانیده، سنگرهای محکم در اطراف شاهاندز بریسته بودند و از شهر هم مجدداً معاون و ممد خواسته بودند. چون این امر معلوم شد چاره به جز قلع و قمع این طایفه نبود.

### ذکر محاصره شاهاندز و مقابله با قلعه گیان و غلبه بر یوزباشیان سالار و تسخیر قلعه و تخریب آن به امر نواب اشرف والا حسام السلطنه

چون حقیقت اجتماع یوزباشیان سالار و سپاهی بسیار در قلعه و عرض راه بر رأی نواب اشرف والا مکشوف افتاد، گذاشتن و گذشتن را به هیچ وجه روی به سوی خیر ندید، [۱۱۰۲] حکم به محاصره شاهاندز صادر شد و اردو متوقف شدند. بعد از دو روز نواب حسام السلطنه به جهت احتیاط کار محاصره و منازعه با جماعتی از خواص سوار شده به جانب باغات و قلعه سیری می‌کردند هنوز به سنگرهایی که در بساتین و حوالی قلعه بود نرسیده بودند که بنای خالی کردن شمشال گذاشته، جسارت تمام به ظهور آوردند.

آتش غضب امیرزاده شراره و لهب برکشیده، حکم فرمود که توپهای تنین تن و افواج صف‌شکن حاضر گشتند و بباریدن باران بلا مستعد گردیدند. سوار و پیاده و توپ و عراده به جنبش درآمدند، سنگرها و قلعه‌جات میان رودخانه را فرو کوفتند، از خون حفظه و سکنه آنها رودی گلگون جاری گردید و شکستی فاحش در تفنگچیان آن مکمن افتاد، و بسیاری اسیر و دستگیر شدند، و شب در رسید، هم بر آن حال بیاسودند تا روز شد، از صبح تا شش ساعتی شب توپ بر قلعه شاهاندز که دژی محکم بود زدند، و آخر الامر اهالی قلعه به امان آمدند.

سام‌خان ایلخانی و چراغعلی خان بر در قلعه رفته بایستادند تا اهل قلعه بیرون شدند و تمامی اموال و ائقال اهالی آن بلوک که در آن قلعه جمع کرده بودند بر جای بماند، و سپاهیان دولتی به غارت و تاراج آن قلعه مرخص شدند. مدت دو روز تمام

از هر قبیل جنس از آن حصار بیرون می کشیدند. و پس از غارت به حکم عم اکرم شاه شاهان، شاهاندز را با خاک یکسان کردند.

هنگامی که سپاه نصرت پناه به غارت اشتغال داشتند، نواب اشرف والا به جانب قلعه دیگر که در میان رود بود روانه شده توپ و توپچی لازم شد و آنان به چپاول و تطاول مشغول بودند به جز یک نفر توپچی و قورخانچی در توپخانه نمانده، چراغعلی خان که در فنون ملازمت با جلادت و مواظبت است به عوض توپچی بر اسب توپخانه سوار شده با همان دو نفر توپ را به نواب والا رسانیده آن قلعه را مسخر کردند.

و پس از تسخیر و تخریب شاهاندز دیگر احدی درب قلعه بر روی سپاه متصوره فرو نیست الا سالار بار که در حصار مشهد محصور و او نیز به جزای اعمال خود رسید و چراغعلی خان روانه دارالخلافه طهران شده واقعات گذشته را معروض داشت.

### ذکر ورود جنود نامعدود سلطانی

#### با نواب مستطاب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا

#### به ظاهر مشهد مقدس و محاصره شهر

چون نواب امیرزاده حسام السلطنه از انتظام بلوکات شهر مشهد فراغت حاصل کرد با سپاهی جرار و توپخانه آتشبار روی به ظاهر حصار مشهد مقدس علی ساکنها الف الف التَّحِيَّة و التَّنَا نهاد، و در چمن قهقهه که دو فرسنگی شهر است اردو زده ساکن بودند. در این اثنا آدمی از سلیمان خان دره جزی رسیده معروض داشت که: مشارالیه حسب الاشارة به کلات نادری رفته و اهالی کلات را به خدمت واداشته و در آنجا ساخلو گذاشته و به دره گز برگشته.

چون از این ممر که کلات مفر منزهمان بود خاطر جمع داشت روی به مشهد گذاشت و سلیمان خان را به اردو خواند و از چمن قهقهه برای اتمام حجت و رعایت اهل اسلام باز نوشتجات به سالار و اهالی شهر نوشته فرستادند سودی نداد به جز جنگ جوایی نیامد.

لاجرم اردوی بزرگ پر شیر و گرگ نواب والا والی خراسان از چمن قهتهه بی واهمه و دغدغه رایات مساعدت آیات ظفر پرچم نصرت توأم را بگشادند و توپهای رعد آهنگ تنین تن را به غرش فرمان دادند، کوسهای کسروی و سنجهای سنجری به ناله درآمدند، شیپورهای صور آوای افواج نظام بر اثبات واقعه راجفه و قبض ارواح اعدا نالیدن گرفتند، یک جهان ضرغام پلنگ‌شکن و پلنگ شیرافکن پیاده و سواره به حرکت درآمدند، غبار زمین کیوان سپار شد و چهر مهر منیر بر رنگ قار آمد، به نظامی تمام و اجتماعی کامل در جنت باغات کفاح یک میدانی شهر اردوی منصوره نزول گزید.

بهادران خراسانی هم در ساعت ورود اردو به ازدحام و احتشام تمام و تیپ و توپ از دروازه بیرون آمده به جنگ درنگ کردند، پیش قراولان اردوی والا ششصد (۶۰۰) نفر از فرج مخبران و دو عراده توپ و یکهزار (۱۰۰۰) سوار بود؛ و قریب ده هزار (۱۰۰۰۰) کس به یک بار از شهر بیرون آمده به محاربه پرداختند. با اینکه اردو هنوز فرود نیامده و جا به جا نشده بود، رشته جنگ در پیوسته شد و جماعتی دیگر از اردو به امداد پیش قراولان رفتند و دو عراده توپ عفریت پیکر به برابر شهریان آورده، بنیاد آتشباری نهادند. مدت چهار ساعت تمام از دو جانب توپ و تفنگ و شمشیر و خدنگ از کار خود فرو نماندند.

چون نواب والا آن جسارت از شهریان دید حکم داد که افواج به یک بار جمله حمله‌ور گردند، پای ثبات شهریان از جای بدر شده شکست یافتند و فراراً تا دروازه بالا خیابان گریزان و شتابان همی شدند، و اکثری از ایشان در خندق ریختند. و دروازه چنان مملو شد که تا نیم ساعت نتوانستند باز بست و اگر رعایت حزم نمی شد افواج و سواره در آن حال با گریخته گان علی‌الاتصال وارد شهر می شدند، ولی این عزم منافی حزم و مابین رزم بود. پس باغات شهر را از دست شهریان گرفتند، و زیاده از دوست (۲۰۰) تفنگچی را اسیر کردند، و تفنگهای آنان را گرفته مرخص داشته به جهت میلان قلوب شهریان به شهر روانه فرمودند. و در همان روز دو دروازه شهر را که بالا خیابان و سراب باشد سنگر کردند و راه عبور بر شهریان منسد ساختند، و شب هنگام مظفر و منصور به راحت پرداختند.

دیگر روز از باغات کفاح حرکت و در پهلوی مزار خواجه ربیع نیم فرسنگی شهر